



از گذشته‌ای نه چندان دور

خاطرات سردییر سابق روزنامہ کیهان

سید حسین عدل

به کوشش فرشید ابراهیمی

با مقدمه‌ای از منصوره اتحادیه (نظام مافی)



از گذشته‌ای نه چندان دور
خاطرات سردبیر سابق روزنامه کیهان

از گذشته‌ای نه چندان دور

خاطرات سردبیر سابق روزنامه کیهان

سیدحسین عدل

به کوشش فرشید ابراهیمی

با مقدمه‌ای از منصوره اتحادیه (نظام مافی)

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه	عدل، سیدحسین، ۱۳۱۳-
عنوان و نام پدیدآور	از گذشته‌ای نه چندان دور خاطرات سر دبیر سابق روزنامه کیهان/ سیدحسین عدل؛ به کوشش فرشید ابراهیمی؛ با مقدمه‌ای از منصوره اتحادیه (نظام مافی).
مشخصات نشر	تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری	۱۵۴ص: مصور، نمونه: ۵/۱۴۰۵/۵س م
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۶۷۲
وضعیت فهرست نویسی	فیا
موضوع	عدل، سیدحسین، ۱۳۱۳- -- خاطرات
موضوع	روزنامه‌نگاران ایرانی -- خاطرات
موضوع	Journalists -- Iran -- Diaries
موضوع	ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷
شناسه افزوده	ابراهیمی، فرشید، ۱۳۶۱-، گردآورنده اتحادیه، منصوره (نظام مافی)، ۱۳۱۲-، مقدمه‌نویس
رده بندی کنگره	۵۴۴۹PN
رده بندی دیویی	۵۵۰۹۲/۰۷۹
شماره کتابشناسی ملی	۸۴۲۴۲۵۵
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فیا



نشر تاریخ ایران (شرکت سهامی خاص)

تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، طبقه سوم، شماره ۳۰۴، تلفن: ۶۶۴۶۳۰۳۰

از گذشته‌ای نه چندان دور

خاطرات سر دبیر سابق روزنامه کیهان

سیدحسین عدل

به کوشش فرشید ابراهیمی

با مقدمه‌ای از منصوره اتحادیه (نظام مافی)

حروفچینی، صفحه‌آرایی و نظارت: نشر تاریخ ایران

طرح جلد: جمال سرور چاپ و صحافی: چاپ روز

چاپ اول: ۱۴۰۰ تیراژ: ۱۰۰۰

قیمت: ۱۴۰۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ و در اختیار نشر تاریخ ایران است.

Website: nashretarikheiran.com
instagram.com/nashretarikheiran
Telegram channel: @nashretaarikh
email: nashretarikheiran@gmail.com

فهرست مطالب

۱	 مقدمه
۳	 روزنامه دوران کودکی
۸	 از گذشته نه چندان دور
۲۱	 مقدمه نویسنده
۲۳	 خاندان عدل
۲۶	 من کیستم؟
۲۹	 من روزنامه‌نگارم!
۳۰	 سراب روزنامه‌نگاری
۳۵	 فصل اول
۳۵	 دردسر روزنامه‌نگاری
۳۸	 سال‌های تنهایی
۴۰	 طعم تلخ شکست
۴۱	 پاسخ شیرین صادق هدایت
۴۳	 کیهان مرا پذیرفت
۴۵	 مصباح‌زاده که بود؟
۴۷	 تأسیس روزنامه کیهان
۴۸	 سردبیری کیهان
۴۹	 تولد "زن روز"
۵۰	 زلزله تهران در سال ۱۳۴۱: مقابله با یک خبررادیویی
۵۱	 مقالات دینی و میهنی
۵۳	 مخالفت هویدا
۵۳	 پرونده سوء سابقه

۵۴	از سردبیری تا مدیریت
۵۵	آموزش مدیر تا نظافتچی
۵۶	رفاه کارمندان
۵۷	مشارکت با آمریکایی‌ها و شیخ‌نشین‌ها
۵۸	دو خاطره از خیامی
۵۹	سؤال علم
۶۰	خیامی‌ها که بودند
۶۰	سفر ناگهانی به خارج
۶۱	انصاری: شاه رفتنی است
۶۶	به این وزیر بگوئید!
۶۸	رفتار عجیب فرامرزی
۶۹	کیهان «خر تو خر» است!
۷۰	کمک احمد آقا قهرمانی
۷۳	جواد از لرد تامپسون خوشبخت‌تر است
۷۵	حاج عباس قصاب قیمت را شکست
۷۷	نامه‌های تختی قبل از خودکشی
۷۸	تختی چه گفت؟
۷۹	تختی چه شد؟
۸۰	اعلام جرم
۸۱	مصادره کیهان و اطلاعات
۸۴	تولد جراید فرمایشی
۸۵	عذرخواهی مسعودی
۸۶	کیهانی‌ها پول شام نداشتند
۸۷	گران شدن کیهان و اطلاعات

۸۸	خزائلی: بدان تا بتوانی
۸۹	دوست من محرمعلی خان سانسورچی
۹۲	بالاخره رحمان هاتفی را نشناختم
۹۶	رئیس شهربانی میلیونر است؟
۹۹	پاکروان: برای من دیر شده است
۱۰۱	فصل دوم
۱۰۱	ناگفته‌های تاریخ
۱۰۳	توضیح مختصر
۱۰۵	شاه
۱۰۵	نقش عجیب ساواک
۱۰۶	نقش انحرافی ساواک و بازار گرم لطیفه
۱۰۷	چه کسی نامه را نوشت؟
۱۰۸	علل تأسیس ساواک
۱۰۹	اولین گزارش بیماری شاه
۱۰۹	افسردگی شاه
۱۱۰	نگرانی‌های غرب
۱۱۱	تلفن وزیر
۱۱۲	دعوت به کیهان
۱۱۴	چرا نخست‌وزیران؟
۱۱۷	سهیلی: با قرض زندگی می‌کنم
۱۲۰	قوام: من مرد سیاستم
۱۲۲	قوام السلطنه بار دیگر در صحنه
۱۲۳	سفر مسکو

- ۱۲۷..... شاه در مقابل قوام
 ۱۲۸..... شاه برای سلطنت
 ۱۲۹..... قوام و قرارداد نفت
 ۱۳۰..... آرامش و نقشه زیرکانه قوام السلطنه
 ۱۳۳..... احتمال کودتای رزم آرا
 ۱۳۷..... سوءظن شاه
 ۱۳۸..... مصدق: اختیارات سال ۱۳۲۳ خلاف است، ولی صلاح است
 ۱۴۰..... آزادی کجاست؟
 ۱۴۲..... تغییر عقیده
 ۱۴۳..... دکتر غلامحسین مصدق چه گفت؟
 ۱۴۶..... زاهدی: تحریکات علیه او
 ۱۴۸..... علت حضور
 ۱۴۹..... پولیت بورو چه بود؟
 ۱۵۱..... علم از عزل خود بی خبر بود
 ۱۵۳..... دستور علم به کیهان
 ۱۵۶..... کهنه رجال از دور خارج شدند
 ۱۵۶..... منصور آمد
 ۱۵۷..... آزادی از تبعید
 ۱۵۸..... کاپیتولاسیون
 ۱۶۰..... ملاقات با فدائیان اسلام
 ۱۶۱..... خشم و نفرت
 ۱۶۲..... افزایش قیمت بنزین
 ۱۶۴..... مقابله منصور با شاه
 ۱۶۵..... انقلاب پیش بینی شده بود

- منصور: مخالفت‌ها از دربار است ۱۶۵
- اخطار رئیس سنا ۱۶۶
- بازداشت من ۱۶۷
- دیدار با منصور ۱۶۸
- من آن منصور نیستم ۱۷۱
- از ترور نمی‌ترسم ۱۷۳
- ترور منصور ۱۷۳
- معالجه غیرمؤثر ۱۷۵
- اسرار ترور منصور ۱۷۷
- منصور را چه کسی کشت؟ ۱۷۹
- عکس‌العمل شاه ۱۸۱
- خودکشی صادق هدایت ۱۸۱
- نصیری نه! هویدا بله! ۱۸۲
- پدیده‌ی هویدا ۱۸۴
- تغییرات پی‌درپی ۱۸۵
- مصاحبه اختصاصی ۱۸۸
- اختلاف هویدا - زاهدی ۱۸۹
- مقدمه‌ی برکناری ۱۹۰
- تهدید هویدا ۱۹۱
- عدل باید برود! ۱۹۲
- امانوئل با هویدا ۱۹۳
- جانشینی من ۱۹۴
- هویدا: بهتر است بروم ۱۹۷
- دکتر امینی ۱۹۹

۲۰۲.....	توطئه سپهبد بختیار.....
۲۰۴.....	صحبت‌های دکتر علی امینی با شاه از زبان خود او
۲۱۱.....	فصل سوم
۲۱۱.....	چهره‌ها و گفته‌ها
۲۱۳.....	رابرت کندی: کارتل‌های نفتی، دشمن دموکراسی
۲۱۷.....	قهوه با تنسی و ویلیامز
۲۲۰.....	معجزه اتفاق افتاد
۲۲۲.....	آگاتا کریستی و سرقت جواهرات بانک مرکزی
۲۲۴.....	ناهار با شاه
۲۲۶.....	فروغ: خواستن جسارت می‌خواهد
۲۲۹.....	زن حادثه‌ساز کشته شد.....
۲۳۲.....	من بنان هستم
۲۳۴.....	سیاوش کسرایی، نقاشی چیره‌دست
۲۳۶.....	دزد کم‌نظیر
۲۳۹.....	از خاطرات پروفیسور عدل
۲۴۰.....	پروفیسور عدل چه گفت؟
۲۴۱.....	چرا هویدا کنار گذاشته شد؟
۲۴۳.....	چرا فرار نکردید؟
۲۴۵.....	چرا شاه رفت؟
۲۴۸.....	علی پاتریک پهلوی
۲۵۰.....	نخست‌وزیر ناکام
۲۵۱.....	بهرام شاه‌رخ که بود؟
۲۵۴.....	دکتر خانلری: اهل ادبم، نه سیاست!

۲۵۶.....	منصوری: من نویسنده ام نه مورخ!
۲۵۸.....	امیرانی و مجله "خواندنی‌ها"
۲۶۰.....	هرمزی و تبلیغات
۲۶۴.....	شهریار عدل، شهریار تاریخ
۲۶۶.....	پروفسور یحیی عدل
۲۶۸.....	اشتباه بزرگ شاه
۲۷۱.....	پیوست‌ها
۲۷۳.....	گفتگوی سید حسین عدل با سپهبد فضل‌الله زاهدی
۲۷۸.....	گزیده مقالات
۲۹۱.....	چهره‌ها
۳۱۳.....	تصاویر
۳۸۳.....	منابع و مآخذ
۳۸۸.....	نمایه

هر که از جان گذرد بگذرد از پیشه ما

«دوره کارکنان بنکروز حمایتش کیهان و اطلاعات» (بهاران سال های ۱۳۵۰-۱۳۲۹)

پیشکش به: همسرم زیبا عدل (رزوم آرا)، همسریش از ۵۰ سال زندگی مشترک و فرزندانم:
کلناز عدل و دامادم، فرزادم فرزانه فر- نادر عدل و عروسم مریم عدل (نظام مانی) و سه نوه نازنین سارا، رکسانا و کیسیا

مقدمه

روزنامه دوران کودکی

سیدحسین عدل از جوانی خاطرات روزانه‌اش را می‌نوشت و چند دفتر از سال‌های ۱۳۳۶، ۱۳۲۷، ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ این خاطرات را در اختیار ما گذاشت که از نظر شناختِ او بسیار ارزشمند می‌باشد. گویا او بنا به پیشنهاد پدر این کار را آغاز کرد و پس از آنکه پدر را از دست داد، با تشویق برادر بزرگترش پرویز که حانی جان می‌نامیدش این کار را ادامه داد. روزنامه خاطراتِ عدلِ جوان ما را از یک سو با گذرانِ یک شاگرد مدرسه، سپس نوجوانی پرشور و جویای نام در دوران محمدرضا شاه آشنا می‌کند و از سوی دیگر روزنه‌ای به ذهنیت وی را از زبان خودش برای ما باز می‌کند. عدل باهوش و ذکاوت با جهان پیرامونش روبرو می‌گردد. تلخ و شیرین روزگار را می‌چشد و زندگی را تجربه می‌کند. از همان بچگی قانع و پرشور است و از زندگی لذت می‌برد. همیشه شاکر و معتقد به خداوند و موهبت الهی است.

آنچه او از گذشته پرافتخار ایران، از خانواده یا از درس و مدرسه‌اش می‌نویسد، شاید تا حدی کلیشه‌ای باشد، که البته تحت تأثیر شیوه پرورش جوانان در این زمان بود که در مدارس تدریس می‌شد. با این حال در زمانی که درباره سیاست و وقایع دنیا می‌نویسد، گویا اندیشه‌ای با درایت، کنجکاو و مبتکر دارد. از لابه‌لای نوشته‌هایش، می‌توان چنین استنباط کرد که پسر بچه‌ای شیطان و خودسر نیست، شاید مرگ نابه‌هنگام پدر او را پیش از موعد بالغ و پخته کرده بود. او در صفحه اول؛ جلد نخست خاطراتش این مصرع سعدی را یادداشت کرده است:

مرا باشد از درد طفلان خبر

که در خُردی از سر برفتم پدر

عدل برخلاف پسران جوان این دوران ظاهراً چندان تمایلی به ورزش‌های پرنشاطی همچون فوتبال نداشت، فقط آرزوی داشتن دوچرخه را در سر می‌پروراند که در چند جای خاطراتش از آن یاد می‌کند. او هنوز سرگرم بازی با اسباب‌بازی بود که به سیاست علاقمند می‌شود و آنچه بیش از حد روزنامه خاطراتش را جالب توجه می‌کند، کششی است که او نسبت به روزنامه‌نگاری، نویسندگی و سیاست دارد، گویی روزنامه‌نگار به دنیا آمده است. او در یکی از یادداشت‌هایش در ۱۳ سالگی به کابینه حکیمی که تازه تشکیل شده بود،

اشاره می‌کند و در باره وزرای این دوره که البته از روی روزنامه اسامی آنها را یادداشت کرده بود، نظر می‌دهد که اگر او وزیر بشود، چه می‌شد و چه می‌کرد و با قدری افسوس و یا به طنز می‌نویسد: «وزیر نیستم که سهل است، نخود وزیر هم نیستم». او به موازات سیاست به ادبیات علاقه‌مند بود. گاه قطعه یا مصرعی از شعرای مشهور را در روزنامه خاطراتش یادداشت می‌کرد. به‌طوری که وی شرح می‌دهد، شوق ادبیات داشت و در ۱۳ سالگی آغاز به نگارش چند داستان کرد.

اعضای خانواده عدل بسیار به هم نزدیک بودند و به این مادر بیوه و فرزند جوانش رسیدگی می‌کردند و مرتباً با هم رفت و آمد داشتند و در صورت لزوم آنها را حمایت می‌کردند، چنانکه او در جایی می‌نویسد: «بر خود واجب دانستم که تشکر خود را از فامیل نموده و از اینکه هر موقع منزل ما آمده و از ما با خبر می‌شوند؛ به‌خصوص ذات مقدس بی‌بی عمه‌جان و خانم بتول عدل تشکر دارم». همچنین در جای دیگری او می‌نویسد: «از ذات مقدس آقای احمدحسین عدل تشکر نموده» و می‌افزاید: «از خانم ایشان نیز که مهربانی بسیار به من نموده تشکر می‌نمایم. امیدوارم که خوشبخت باشند». واضح است که سیدحسین پسری حساس است که قدر مهربانی را می‌فهمد و به آن ارج می‌نهد. همچنین او به جزئیات اطرافش توجه دارد، چنانکه در روز ۱۳ فروردین ۱۳۳۷ می‌نویسد که مردم با چه شادی از شمیران پیاده به شهر می‌آمدند.

آنچه در مدرسه به او تدریس می‌شد، در او تأثیر می‌گذاشت، با توجه به اینکه در این زمان آموزش بچه‌ها بر مبنای تعلیمات سخت ناسیونالیستی قرار داشت، تشویق به ایران‌مداری به‌همراه بزرگ‌نمایی از ایران و سلطنت پهلوی و ستایش ویژه از شاه مبنای آن بود. روزی که او به بازدید موزه ایران باستان رفت، نوشت: «از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم.» و شرح نسبتاً مفصلی از مشاهداتش را در یادداشت‌هایش می‌نویسد.

او مدرسه را دوست داشت و اغلب در این باره می‌نویسد: «امروز هم مثل روزهای پیش خوش گذشت». یک بار که یکی از آموزگاران از نوشته‌هایش تعریف کرد و بچه‌ها برای او کف زدند، در این باره، می‌نویسد: «این تشویق مرا وادار نمود که کتاب دیگری هم به نام «دانش‌آموز و دبستان» بنویسم.

سیدحسین علاوه بر آنچه از خانواده و مدرسه در خاطراتش می‌نوشت، هرآنچه را در مطبوعات تفحص می‌کرد و اخباری که به نظرش جالب می‌آمد را برمی‌گزید و در کتابچه یادداشت‌هایش، آن را می‌نوشت. گاه عکس یا قطعه‌ای فکاهی را از روزنامه می‌برید و در

کتابچه خود می‌چسباند و زیر آن را امضاء می‌کرد.

او خاطراتش را به معلمین می‌داد تا بخوانند، به همین دلیل آنها نه تنها مشوقش بودند، بلکه هر کدام چند صفحه‌ای دربارهٔ آن برایش می‌نوشتند و راهنماییش می‌کردند. چنانکه آقای رجایی به درستی به او پیشنهاد می‌کند که بیشتر توجهش را به آنچه خودش از اخبار درک می‌کند، معطوف نماید. بعدها او از گفته‌ها و نصایح معلمینش یاد می‌کند و به آن ارج می‌نهد. به خصوص کمک‌های آنها را قدر می‌داند که باعث شد تا بحران مرگ پدر را پشت سر بگذارد و به تحصیل ادامه دهد. به‌ویژه از نصیحت آموزگار ادبیاتش احمدعلی رجایی می‌نویسد که به او گفته بود: «عقاب باش و همیشه به اوج قله بیندیش».

خانواده عدل که از جنگ و اشغال آذربایجان توسط روس‌ها به تهران گریخته بودند، در دوره پیشه‌وری صدمات زیادی خوردند. او شدیداً مخالف افکار چپی و از حزب توده که در سال ۱۳۲۰ تشکیل شد و سرانجام در سال ۱۳۲۷ فعالیتش غیرقانونی اعلان گشت، بیزار بود. از این جهت در افکار سیدحسین و گزینش اخبارش هیچ گرایشی به تفکر چپ دیده نمی‌شود. چندی به این فکر می‌افتد که از مقالات برادرش پرویز در نوشته‌هایش نقل قول کند. او دانشجوی دانشکده حقوق بود و درباره فرقه دموکرات اظهار نظر و از مصالح وطن دفاع می‌کرد.

اخباری که عدل انتخاب می‌کرد یا درباره فامیل یا در مورد وقایع متفرقه جهان بود. مانند فوت فاطمه سیاح، مرگ گاندی، ترور محمد مسعود، سفر آنتونی ایدن به مسجد سلیمان، سخنرانی امیر علم در دارالفنون یا فهرست روزنامه‌هایی که در کشور منتشر می‌شدند. شاید یکی از تجربیاتی که سرانجام او را به سوی روزنامه‌نگاری سوق داد، بازدید بود که به اتفاق شاگردان همکلاس خود از چاپخانه روزنامه اطلاعات کردند و او مشاهدات خود را در مورد بازدید از چاپخانه، در کتابچه خاطراتش نوشته است که آقای مسعودی خودش بچه‌ها را راهنمایی می‌کرد. در اداره روزنامه برای نگارش کتاب، جایزه‌ای به او دادند که در این باره می‌نویسد: «آن را مثل گوهری گرانبها نگاه داشته‌ام». هنگام مراجعت با اتوبوس، بچه‌ها سرود ای ایران، آذربایجان و سرود امیری فیروزکوهی بنیانگذار مدرسه را خواندند.

او از آرزوهایش می‌نویسد و خدا را شکر می‌کند که در مدتی کوتاه اخلاق خوبی به او آموخته بود. درستی، راستی، صدق و امانت، خدمت به خلق، خدمت به وطن، به خدا و رسول و شاه از جمله صفاتی بودند که به آنها اعتقاد داشت و سپس می‌افزاید: «حالا

آرزوهای خود را در یگانه محرم خودم یعنی تاریخ روزانه می‌نویسم. داشتن یک دوچرخه، داشتن سواد کافی، خدمت در راه میهن و دین، گذاشتن نام نیک، داشتن سرپرست خوب، سعادت یگانه یادگار پدرم، برادر، سعادت فامیل عزیزم، افزایش عمر مادرم، از آرزوهای بزرگش بود. او علاوه بر توضیحات این چینی از افکارش، نمایشنامه هم می‌نوشت که یک بار در دانشسرای مقدماتی اثرش به نمایش گذاشته شد.

اما با این حال سیاست و روزنامه را فراموش نمی‌کرد و همچنان اخبار را مانند انتخابات مجلس سنا، استعفای مولوتف، وزیر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی یا نخست‌وزیری رزم‌آرا در کتابچه یادداشت‌هایش ثبت می‌کرد. مشغله دیگر او نوشتن داستان با عناوین دراماتیک بود. یکی از داستان‌هایش «بیچاره» نام داشت که زحمت زیادی برایش کشیده بود. داستان بعدی «شکست» و دیگری را «بهار» نامید.

بالاخره ماه خرداد و فصل امتحانات نهایی می‌رسد و عدل دچار تشویش و اضطراب می‌شود و می‌نویسد: «امتحان نهایی شروع می‌شود، و ای!»

تابستان سال ۱۳۲۷ عدل به اتفاق خانواده سفری به تبریز می‌رود و در عین حال هم غصه می‌خورد، چرا که حانی جان، برادر بزرگش عازم اروپا بود. با این حال عدل در ادامه یادداشت‌هایش سیاست و روزنامه‌نگاری را فراموش نمی‌کند و در آن اشاره به استعفای حکیمی یا جنگ فلسطین دارد. کمی بعد او می‌نویسد: «امروز به دبستان برای دریافت جواز رفتم، اما متأسفانه گفتند که تجدید شده‌ای. مثل اینکه کلنگی به سرم کوبیدند و بعد نمک به زخم آن پاشیدند. البته با معدل ۱۵/۵ تجدید شدن ظالمانه است».

علیرغم اینکه او بسیار پرنرزی، خوش‌فکر و فعال بود، ولی گهگاه به یادش می‌آید که او پدر ندارد و به همین سبب شدیداً افسرده‌خاطر می‌شد. واضح است که فقدان پدر روی احساسات این جوان تأثیر عمیقی گذاشته بود. زیرا می‌نویسد: «خوشا به حال فرزندان که دارای پدر هستند».

او به نوشتن داستان ادامه می‌دهد و در این مورد می‌نویسد: «مبادرت به نوشتن کتابی کرده‌ام که امیدوارم بتوانم آن را به انتها برسانم و کسب نام نیکی در جامعه بنمایم. البته زحمت زیاد دارد، ولی سعی زیادی خواهم کرد تا از هر حیث شایسته باشم.» خوشحالی او به اوج می‌رسد وقتی که روزنامه «سیاست ما» مقاله تندی را که علیه مصدق نوشته بود، برای چاپ پذیرفت. مقاله دیگری هم درباره سازمان ملل از او می‌پذیرد که با نام مستعار «عابد» چاپ می‌شود.

جلد بعدی خاطرات روزانه که به دست ما رسید، مربوط به سال‌های ۳۲-۱۳۳۱ است. حسین عدل هجده ساله بود که عاشق می‌شود و دختری را در خواب می‌بیند که برای تحصیل به خارج رفته است و در آرزوی این است که آدرس او را بیابد تا برایش نامه بنویسد. او در یکی از این روزها در یادداشت‌هایش می‌نویسد: «می‌توانم بگویم دیشب تمام مدت خواب پری را می‌دیدم. راستی که عالم خواب بهتر از بیداریست، زیرا در خواب کسی را مشاهده می‌کنم و شاید طوری شد که آدرسش را پیدا کنم». در این زمان برادر بزرگ او پرویز عدل که حانی جان خطابش می‌کرد، با هماهنگی دختر جعفر اتحادیه ازدواج کرد و خاطرات حسین مملو از جزئیات مراسم نامزدی و عقدکنان آنهاست.

در این سال او مشغول درس و امتحان بود و به دو نفر از پسرهای خانواده به نام‌های کامران و شهریار تدریس می‌کند و کماکان به داستان‌نویسی خود ادامه می‌دهد. یکی از این داستان‌هایش مربوط به مسافرت شاه عباس بود که آن را به مجله خواندنی‌ها ارسال می‌کند که پذیرفته نمی‌شود، ولی می‌نویسد: «مأیوس نخواهم شد. شکست راز موفقیت است» و همچنان از خداوند موفقیت خودش را می‌طلبد. عدل همچنان در خاطراتش اظهارنظرهای سیاسی می‌کند و در هنگامه دوران ملی کردن نفت که همه جوانان شیفته مسائل سیاسی هستند، عدل از هواداران محمد مصدق نیست و در اسفند ۱۳۳۱ در یکی از تظاهرات که به هواداری از مصدق یا شاه برپا شده بود، یکی از دوستان وطن‌پرستش به نام احمد طالقانی «شربت شهادت نوشید». این واقعه در روحیه عدل تأثیر عمیقی گذاشت، به خصوص که روز بعد نیز عده دیگری کشته شدند. عقیده او بر این بود که «مصدق مملکت را به ویرانی خواهد کشید و از وقتی که مخالف شاه شده، ماهیت خود را به خوبی نشان داده است».

یکی دیگر از مجلدات خاطرات روزانه که به دست ما رسیده، خاطرات اردوی بابل‌سر است که در سال ۱۳۳۳ دانش‌آموزان همراه معلمین به بابل‌سر رفتند و دوستان و معلمین هر یک چند خط یادگاری در کتابچه خاطرات روزانه برای او نوشتند. تجربه ناهار خوردن با شاه، تأثیر عمیقی بر روحیه این جوان گذاشت به طوری که این ماجرا را در خاطراتش تکرار کرده است.

تلاش و کوشش‌های عدل سرانجام به نتیجه رسید و او توانست کارت مخبری خود را بگیرد و عصرها در دفتر روزنامه به کار مشغول گردد. پس از سال‌ها آرزو و تلاش، سرانجام با موفقیت به خواسته‌هایش رسید و بدین ترتیب او راه آتیه‌اش را هموار کرد، هر چند راهی پردردسر و مسئولیتی کلان برگردنش نهاد.

از گذشته نه چندان دور

زمانی که سیدحسین عدل به سن بلوغ رسید، جهان به دو قطب تقسیم شده بود. در یک سو غرب و اقماری همچون انگلستان، فرانسه، ایالات متحده و چند کشور دموکراتیک اروپایی قرارداداشتند؛ در مقابل آنها، اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای پیروش قرار می‌گرفتند. جهان در بحبوحه جنگ سرد و اوج رقابت‌های سیاسی و اقتصادی به سر می‌برد. ایران پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۲۴ در مدار غرب قرار گرفت و هر چه زمان می‌گذشت، این کشور بیشتر وابسته می‌گشت. انگلستان طی جنگ جهانی دوم تا حدی تضعیف شده و ایالات متحده آرام‌آرام جایگزین آن می‌شد، اما علی‌رغم همه مسائل این کشور رابطه نزدیکی با آمریکا داشت و در بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها مشترک عمل می‌کردند، مانند کودتا علیه دکتر محمد مصدق.

سیاست غرب در کشورهایی مانند ایران الزاماً بر این خط‌مشی قرار داشت که اگر این دولت‌ها در جهت اهدافشان حرکت می‌کردند، از آنها حمایت کنند. این سیاست تخم دیکتاتوری را می‌افشانده و گسستی بین مردم و دولت‌ها ایجاد می‌کرد. شاه ایران ادعای دموکراسی داشت، ولی سرانجام به یک دیکتاتور تمام عیار تبدیل گشت. شاه با پیروزی بر جریان مصدق، و به دنبال آن، حمایت آمریکا از او و نیز افزایش قیمت نفت اعتماد به نفس بیشتری به دست آورد تا جایی که معتقد شد که بیش از هر کس می‌داند و می‌فهمد.

سیدحسین عدل در چنین شرایطی رشد می‌کرد، در جامعه‌ای که حد فاصل میان دوگانگی و تناقض به سر می‌برد. او شوق خبرنگاری داشت؛ شغل و حرفه‌ای که در کنار سانسور، تنگناها و محدودیت‌ها به او امکان تفکر و مانور کمی می‌داد.

حرفه روزنامه‌نگاری برایش سرشار از شگفتی و هیجان بود و به همان نسبت در برخی مواقع پرحاشیه و حتی گاه خطرناک می‌شد. بدون شک کسانی که در این راه گام برمی‌داشتند، بایستی انتقادپذیر باشند و به جزئیات توجه بیشتری نمایند تا بتوانند با مردم رابطه خوبی برقرار کنند. از قلم خوب و قدرت کلام برخوردار باشند و به‌خصوص بردبار باشند، تا در شرایط سخت و پرفشار بتوانند کار و فعالیت کنند. در حالی که آنها می‌بایست آرمانگرا، خوشبین و در عین حال واقع‌نگر باشند و مسلماً همیشه تمامی این صفات در یک جا جمع نمی‌شوند. عدل آرمانگرا، خوشبین و در عین حال واقع‌نگر بود. ارتباط او با روزنامه‌نگاری قبل از استخدام در روزنامه کیهان آغاز شد. او مقالاتی را در نشریه سیاست ما و مجلات سپید و

سیاه و تهران مصور و واهمه منتشر می‌کرد و مقالاتی نیز تحت عنوان "تاریخ‌سازان معاصر" به‌قلم یکی از رجال در مجله خواندنی‌ها منتشر می‌کرد. چنانکه خودش می‌نویسد: «روزی به آقای مصطفی مصباح‌زاده مدیر روزنامه کیهان تلفن می‌کند و تقاضای کار می‌کند». مصباح‌زاده تقاضای او را می‌پذیرد. بنابراین اولین شغل او در بخش آرشیو روزنامه بود.

ما در دومین پیوست پایانی کتاب، برگزیده‌ای از نوشتارهای او را که در سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۵ خورشیدی چاپ شده‌اند، باز نشر کرده‌ایم.

عدل یکبار هنگام مصاحبه با دکتر محمد خزائلی، استاد نابینای آموزشگاه‌های عالی کشور در رشته ادبیات فارسی، توسط وی تشویق می‌شود که ادامه تحصیل دهد و حتی او به عدل می‌گوید: «بدان تا بتوانی». از آن پس عدل بار سفر می‌بندد و راهی انگلستان می‌شود تا در رشته روزنامه‌نگاری تخصص بگیرد. او مدتی هم با روزنامه دیلی اکسپرس همکاری می‌کند و سرانجام پس از شش سال تحصیل و کار به ایران بازمی‌گردد و در روزنامه کیهان به‌عنوان خبرنگار حوادث مشغول به کار می‌شود. او در سال ۱۳۴۴ در سن ۲۹ سالگی سردبیر همین روزنامه می‌گردد. حالا عدل به آرزوی خود رسیده بود، در این باره نکته ظریفی را می‌نویسد: «به اوج رسیدن را بلد بودم، ولی در اوج ماندن را یاد نگرفته بودم». عدل در سمت سردبیری ابداعاتی آغاز کرد. او در روزنامه کلاس روزنامه‌نگاری دایر کرد و همانطور که نوشته است، تیتراها و عکس‌ها را به صورت بزرگ چاپ می‌کرد و نیز برای شب‌های جمعه مطالب آموزنده و سرگرم‌کننده‌ای در نظر می‌گرفت و اخبار را به سبک روز مطرح می‌کرد. او به ارتقاء کیفیت در کار پرداخت و تلاش نمود تا اخبار جذاب و مبتکرانه ارائه شود. گرچه برخی سلايق او توسط کارمندان باسابقه به آسانی پذیرفته نمی‌شد، ولی خلق و خوی ملایم عدل سرانجام آنها را مجاب می‌کرد که تغییرات را بپذیرند.

در سال ۱۳۴۷ تحت فشار دولت، او به ناچار از شغل خود در کیهان دست کشید و به کار دیگری که متفاوت بود روی آورد، بنابراین با احمد خیامی به تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای کوروش پرداخت و مشغول کار گشت. پس از انقلاب اسلامی نیز مدتی به کار ادامه داد، اما پس از چندی بیکار شد و از همین زمان است که به نوشتن خاطراتش مبادرت ورزید. ولی نوشتن تصمیم آنی و خلق‌الساعه نبود و همانطور که در آغاز گزارش آمده است، او از ۱۳ سالگی خاطرات روزانه‌اش را یادداشت می‌کرد و مقالاتی هم در روزنامه‌ها می‌نوشت.

بعد از انقلاب اسلامی عدل از نو قلم را روی کاغذ گذاشت و از بین صدها وقایعی که تجربه کرده بود، تعدادی را برای نگارش انتخاب کرد که جنبه‌های عمومی‌تری داشتند. کتاب حاضر دارای سه فصل است. در سرهای روزنامه‌نگاری، ناگفته‌های تاریخ و چهره‌ها و گفته‌ها. البته به نظر می‌رسد که برای خواننده بعضی نکات تکراری باشد، ولی چون این خاطرات در زمان‌های متفاوتی نوشته شده و ساختار پیوسته‌ای را دنبال نمی‌کند، بنابراین منسجم و منظم دیده نمی‌شوند و نویسنده ضرورتاً ناچار به تکرار شده است. همچنین باید افزود که طی این سال‌ها خاطرات بسیاری از رجال منتشر شده است که همیشه نظر عدل را تأیید نمی‌کنند، ولی عدل تناقض‌ها را مدنظر داشته، بنابراین در صورت لزوم نقل قول کرده است.

در سال‌های اخیر یادی از بعضی از روزنامه‌نگاران شده است، مانند انتشار «یادنامه دکتر مهدی سمسار»^۱ به کوشش علی دهباشی. همچنین گروهی از روزنامه‌نگاران نیز به نوشتن خاطراتشان مبادرت ورزیده‌اند، مانند خاطرات داریوش همایون با نام «آیندگان و روندگان»^۲ به کوشش حسین دهباشی، «خاطرات روزنامه‌نگار»^۳ از دکتر انور خامه‌ای، «شبه‌خاطرات»^۴ به قلم دکتر علی بهزادی، و خاطرات محمد بلوری با نام «خاطرات شش دهه روزنامه‌نگاری»^۵. بلوری خبرنگار حوادث روزنامه کیهان بود و عدل را خوب می‌شناخت و چنانکه می‌نویسد از تجربیات و راهنمایی‌های او استفاده کرده بود. بلوری عدل را چنین توصیف می‌کند: «عدل قابلیت‌های جالبی در نگاه به رویدادهای مختلف سیاسی و اجتماعی داشت و از او چیزها آموختم و به تجربه‌هایی دست یافته‌ام.» بسیاری از وقایعی را که عدل توضیح داده، بلوری نیز تکرار کرده و هم عقیده‌اند؛ مانند نظرشان درباره محرّمعلی خان یا قتل منصور که در پرده ابهام بود.

این خاطرات طی زمانی خاص نوشته نشده است و رساله تاریخی نیست، بلکه بیش از هر چیز تشریح تجربیات شخصی است که فردی همچون حسین عدل خبرنگار و نیز سردبیر روزنامه کیهان تجربه کرده بود. عدل از روابطی که با مقامات دولتی داشت و از

۱. دهباشی، علی، ۱۳۸۳، یادنامه دکتر مهدی سمسار، تهران: قطره.

۲. داریوش، همایون، ۱۳۹۳، آیندگان و روندگان (خاطرات دکتر داریوش همایون)، به کوشش حسین دهباشی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

۳. خامه‌ای، انور، ۱۳۸۱، خاطرات روزنامه‌نگار، با همکاری و ویرایش محمدعلی شهرستانی، تهران: دیگر.

۴. بهزادی، علی، ۱۳۹۶، شبه‌خاطرات (تاریخ شفاهی عصر پهلوی)، تهران: عطایی.

۵. بلوری، محمد، ۱۳۹۸، خاطرات شش دهه روزنامه‌نگاری، به اهتمام: سعید ارکان‌زاده یزدی، تهران: نی.

همکاران و دوستان می‌نویسد و از برداشت نقطه‌نظر و شخصی در مورد وقایع سخن گفته است که جوّ زمانه را به‌خوبی نمایان می‌سازد، واکنش‌ها و عکس‌العمل‌ها را مطرح می‌کند که هر کس چگونه با وقایع کنار می‌آمد.

او گاه به جزئیاتی می‌پردازد که خاطرات را شیرین و خواندنی می‌کند، مانند لباسی که فروغ فرخزاد پوشیده بود و چگونه سیگار می‌کشید. این که صادق هدایت هر روز سر کدام میز در کافه نادری جلوی پنجره رو به خیابان می‌نشست. هدف عدل چنانکه خودش می‌نویسد: آموزش جوانان بود و پیامی برای روزنامه‌نگاران داشت تا «بدانند قلمی که در دست دارند وجدان بیدار آنهاست و باید بدون اما و اگر در خدمت ملت باشند».

عنوان فصل اول «دردسر روزنامه‌نگاری» نام دارد. عدل در این قسمت مشکلاتی را که طی سی سال در محیط کار و حرفه روزنامه‌نگاری با آن مواجه بوده و تجربیاتی که طی آن آموخته و به دست آورده بود را بیان کرده است. او به توصیف جزئیاتی از زیر و بم این حرفه که در عین حال جذاب، پُر تنش و گاه مخاطره‌آمیز بود، پرداخته است. یکی از نکات بسیار خواندنی این فصل درباره محرملی‌خان، سانسورچی معروف است که به قول عدل «آدمی نبود که به آسانی فراموش شود». او از زمان رضاشاه کار سانسور انجام می‌داد، اما چنانکه عدل شرح می‌دهد وی بارها به داد روزنامه‌نگاران رسیده بود. چنانکه او توضیح می‌دهد، برخی از نویسندگان مخالف رژیم «با مهارت و زرنگی در قسمت‌های فنی تیتراها را به دلخواه خود تغییر می‌دادند که گاهی اوقات توهین‌آمیز به نظر می‌رسید و محرملی‌خان متوجه اولین نسخه بیرون آمده آن از ماشین چاپ می‌شد و من بی‌خبر را باخبر می‌ساخت». همانطور که می‌دانیم علاقه عدل به حرفه روزنامه‌نگاری و مباحث سیاست مشخصه او بود، ولی او هیچ موضع خاصی در مورد آن نمی‌گرفت و یا تعصبی درباره این موضوع نداشت و در آن روزهای پرشور که تب سیاست جوانان را به این سو و آن سو می‌کشید، او از هیچ ایدئولوژی پیروی نمی‌کرد. اگر بخواهیم گرایش سیاسی او را توصیف کنیم، باید او را ناسیونالیستی آگاه بدانیم به این معنی که متوجه کاستی‌ها و نقایص دوران فعالیت حرفه‌ای‌اش بود، ولی به ایران و ایرانی بودن خود افتخار می‌کرد. زمانی قهرمان او دکتر مصدق بود، ولی وقتی قوه مقننه را تعطیل کرد، عدل دچار تردید گشت و به‌طوری که می‌نویسد: «پاسخی برای پرسش‌هایش نداشت». او جمله جالب توجه‌ی در این مورد نوشته است: «آزادی را در جایی سراغ می‌گرفتم، که پیدا نمی‌شد».

عدل خاطراتش را بی طرفانه می‌نویسد و سعی دارد در آن منصفانه قضاوت کند، از این جهت او نسبت به حرفه‌اش وفادار است، ولی از فحوای کلامش می‌توان دریافت که گرایش او در چه جهتی بوده و با آنکه به ناچار خط‌مشی دولتی را رعایت می‌کرد، چندان تعجب‌آور نیست که نتوانست بیش از تقریباً چهار سال در سمت سردبیری کیهان دوام بیاورد.

عدل وقایع را با شناخت و درایت می‌نگریست و توضیحاتش در خاطرات ملایم و میانه‌رو است، مشکلات، معضلات و امکانات زمانه را می‌فهمید، ولی نیازهای حرفه خبرنگاری را نیز در نظر می‌گرفت. قلم او به هیچ وجه تند و تلخ نیست، حتی مسئله طرد شدنش از کیهان را بدون هیچ کدورتی بیان کرده است. یکی از ویژگی‌های او رابطه دوستانه‌ای است که با هر طیف و طبقه‌ای داشت و لازمه شغلش به شمار می‌آمد و برایش بسیار مفید واقع می‌شد. مهم این بود که افراد به او اعتماد کنند. یکی از عللی که مصباح‌زاده او را به سردبیری روزنامه منصوب کرد، همین مشخصه و عدم «ساخت و پاخت» کردنش بود. رابطه مصباح‌زاده با عدل بسیار خوب بود و به او کاملاً اطمینان داشت. ولی در برخی مواقع به ناچار مجبور می‌شد که به وی هشدار دهد. مصباح‌زاده با تجربه و محافظه‌کار بود، به همین دلیل توانست حدود ۳۷ سال مدیر کیهان باقی بماند و با تناقض‌های بنیادین موجود در روزنامه‌نگاری و سانسور سر کند. او به عدل توصیه می‌کرد که محتاط باشد و می‌افزود: «ما نمی‌توانیم خودسانسور باشیم. خبر، خبر است و باید بعضی خبرها را زیرکانه چاپ کرد». با این حال خبر «زیرکانه» نیز از چشم ریزبین محرر معلی‌خان پنهان نمی‌ماند و به‌مرور که همه روزنامه‌ها به اجبار خط‌مشی دولت را درج می‌کردند، جایی برای «زیرکی» باقی نماند.

یکی از مشخصه‌های عدل به عنوان سردبیر یک روزنامه مسئولیت‌پذیری وی بود. او سعی داشت حتی‌الامکان استقلال نسبی روزنامه را نگهدارد، و مسئولیت آن را هم می‌پذیرفت و به همین دلیل سندیکای خبرنگاران یک بار از شهادتی که او در دفاع از یکی از خبرنگاران گرفتار شده، از خود نشان داد، از ایشان تجلیل کردند.

همه روزنامه‌نگاران متوجه مسئله سانسور بودند و سعی می‌کردند طبق موازین مجاز حرکت کنند، ولی حد و حدود حیطة آنچه مجاز قلمداد شده بود، مشخص نبود و همین سبب گرفتاری‌های غیرمنتظره را برای روزنامه و روزنامه‌نگاران به‌وجود می‌آورد. یک بار در روزنامه درج شده بود که محسن مبصر رئیس شهربانی چون پول خرد نداشت، یک اسکناس ده تومانی به راننده تاکسی داده بود. راننده تاکسی معترض گفته بود «تمام درآمد

یک روزم ده تومان نیست، من که تیمسار نیستم». این خبر باعث عصبانیت مبصر شده و می‌خواست شهربانی خبرنگار را جلب کند. ولی عدل مانع از آن می‌شود و مسئولیت را به عهده می‌گیرد و مسئله فیصله می‌یابد.

عدل نصایح دوستانی که بیش از او در کار تجربه داشتند را فراموش نمی‌کرد، چنانکه روزی که سردبیر روزنامه شد، عبدالرحمن فرامرزی مدیر سابق کیهان به او گفت: «فریب این میز را نخور، به کسی وفایی ندارد». وقتی خودش از کیهان رانده شد، این گفته را به یاد آورد و تسکین یافت.

عدل با چشم باز و شجاعت مسئولیت سردبیری روزنامه کیهان را پذیرفت و می‌دانست مشکل روزنامه‌نگاری فقط سانسور نبود، بلکه مسئله سلاقی شخصی نیز بود که چه موضوعی، چه مقاله‌ای، یا چه عکسی امکان داشت مورد اعتراض قرار گیرد؛ یا چه چیزی به چه کسی برخواهد خورد و ضربه از کدام ناحیه وارد خواهد آمد. چنانکه او با همه تجربه‌ای که داشت، در چندین مورد گرفتار شد که یکی از موارد درباره گزارش خودکشی غلامرضا تختی قهرمان کشتی یا تصادف و مرگ فروغ فرخزاد بود.

زمانی که عدل سردبیر کیهان شد، چند ماهی از نخست‌وزیری هویدا می‌گذشت. هنوز نقطه‌نظرات نخست‌وزیر نسبت به مطبوعات تعیین و مشخص نشده بود، اما به مرور عرصه بر روزنامه‌نگاران تنگ شد، حتی زمانی او به فکر مصادره کیهان و اطلاعات افتاد که هرگز عملی نشد. زیرا که این دو روزنامه از جایگاه قدرتمندی در جامعه برخوردار بودند و از جهتی هم عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات دوست مصباح‌زاده مدیر کیهان بود و به‌طوری که عدل نشان می‌دهد آنها با هم مسائل را به شور می‌گذاشتند و در مورد مسائل مقاومت می‌کردند. با این حال بسیاری از نشریات تعطیل شدند و به‌جای آنها روزنامه‌های سفارشی مثل آیندگان در سال ۱۳۴۹ به سردبیری داریوش همایون و در سال ۱۳۵۴ رستاخیز به مدیریت مهدی سمسار منتشر شدند. بنابراین هر مقاله‌ای که بوی روشنفکری می‌داد، خوش‌آیند دستگاه حاکم نبود و هویدا نسبت به آن کینه داشت.

در زمان نخست‌وزیری حسنعلی منصور که هویدا وزیر دارایی بود، عدل از او انتقاد کرده بود. شاید هم چون او با پرفسور یحیی عدل پسرعمویش که با شاه بسیار نزدیک بود، یا شاید دوستی با شریف‌امامی و اردشیر زاهدی بود که هیچ کدام رابطه خوبی با هویدا نداشتند. این کینه به دشمنی تبدیل شد. هر چه بود، عدل احساس می‌کرد که «خطر پشت سرش» قرار دارد. یک بار که از سانسور اخبار پیش محرر معلى خان گلایه کرده بود، او توصیه

می‌کند که به عرض شاه برساند. او نیز گزارشی تهیه کرده و به دفتر مخصوص شاه ارسال می‌کند. نامه از آنجا به دفتر نخست‌وزیری فرستاده می‌شود. هویدا از فرصت استفاده کرده و از مصباح‌زاده می‌خواهد که عدل را مرخص کند و همانطور که نوشته «به اوج رسیدن را بلد بود، اما در اوج ماندن را یاد نگرفته بود». او این گفته فرامرزی را به یاد می‌آورد که «میز به کسی وفا نکرده بود». بعد از عدل، مدتی مهدی سمسار سردبیر کیهان شد و سپس به‌طوری که عباس میلانی می‌نویسد، به تقاضای هویدا، ولی در اصل بنا به میل شاه امیر طاهری سردبیر کیهان می‌گردد.

عدل خوشنام و سربلند از کیهان رفت، چنانکه بعد از انقلاب اسلامی آقای سیدحسن شاهچراغی مسئول موسسه کیهان به او پیشنهاد همکاری می‌دهد که تأییدی بر سلامت اصول اخلاقی و روش کار او بود، ولی عدل این پیشنهاد را نپذیرفت. زمانه تغییر کرده بود و از نظر او وقت آن رسیده بود که به گذشته بپردازد، وقایعی که شاهدش بود را بسنجد و خاطراتش را بنویسد.

پس از رفتن عدل جوان از کیهان، او که پرانرژی، با تجربه و با شناختی که از طیف بزرگی از اشخاص در همه سطوح جامعه داشت، بیکار نمی‌ماند. جالب توجه است که او به کل دست از روزنامه‌نگاری کشید، البته تا وقتی هویدا در مصدر کار بود، دیگر برای او ادامه در این حرفه مقدور نبود. به هر حال عدل راهش را تغییر داد. در آغاز با خیامی‌ها شروع به کار کرد. برادران خیامی بنیان‌گذاران ایران خودرو بودند. اکنون احمد خیامی از برادرش جدا شده و به فکر تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای کوروش افتاده بود، بنابراین عدل با او شروع به همکاری کرد؛ کارش ارتباطی با روزنامه و روزنامه‌نگاری نداشت. عدل تا آغاز انقلاب اسلامی با خیامی همکاری داشت.

عنوان فصل بعد، «ناگفته‌های تاریخ»، مفصل‌ترین فصل کتاب است و همانطور که از عنوان آن مستفاد می‌گردد، گزارشات آن جنبه تاریخی دارند.

عدل خبرنگاریست که بسیاری از وقایعی را که گزارش داده است خود تجربه کرده بود و وقتی شروع به نوشتن کرد، او پایان ماجرا را دیده بود و می‌توانست مانند یک مورخ به تحلیل گذشته بپردازد و وقایع را با هم بسنجد. در واقع بین تاریخ‌نگاری و روزنامه‌نگاری یک وابستگی غیرقابل انکار وجود دارد. بعضی متفکرین به این موضوع پرداخته‌اند و وجوه اشتراک و تمایزهای این دو حرفه را به بحث گذاشته‌اند. هر دو گزارشگر هستند، خبرنگار

حال را گزارش می‌دهد و مورخ گذشته را به رشته تحریر درمی‌آورد. هر دو این روش‌ها شواهد را تحلیل و بررسی می‌کنند. هر دو در تعیین اینکه وقایع باید چگونه مطرح شوند، نقش دارند. مورخ وقت دارد که شواهد را بیشتر بررسی و تحلیل کند، در حالی که خبرنگار شواهد عینی را در نظر می‌گیرد و گزارش آنی به مخاطب می‌دهد. حتی گفته شده که خبرنگاران مورخین لحظه هستند، ضمن آنکه باید به مخاطبان نیز بیندیشند. تفاوت اصلی شاید در این است که مورخ وقت دارد که به تحلیل بپردازد و معنی وقایع را بفهمد.

بعد از انقلاب اسلامی، عدل هم وقت داشت که وقایع گذشته را با دیدی تازه و وقتی کافی ارزیابی و ثبت نماید. او وقتی خبرنگار بود می‌بایست وقایع را در اسرع وقت در روزنامه منعکس می‌کرد که در این راه گاه صدماتی هم می‌خورد، چون با ساواک و وزارت اطلاعات یا یکی از متنفذین اصطکاک می‌یافت. ولی در زمان بیکاری بعد از انقلاب اسلامی فرصت تجزیه و تحلیل وقایع را یافت و قدم به عرصه تاریخنگاری گذاشت. حالا مدت‌ها از وقایعی که توصیف می‌کرد سپری شده بود و نتایج سیاست‌ها و اقدامات گذشته قابل تحلیل و ارزیابی بودند، بنابراین می‌توانست نسبت به آنها نظر بدهد. گزارش شخصیت‌ها و وقایع از میان صدها وقایع دیگر طبع، سلیقه و روند فکری او را نشان می‌دهد.

عدل این فصل را با توضیحاتی درباره نقش شاه آغاز می‌کند، ولی شاه در سرتاسر نوشته‌هایش حضور دارد. حتی اگر اشاره مستقیمی به او نشده، اما نفوذش بر همه وقایع غیرقابل انکار است و لحظه‌ای از آن نمی‌توان غافل شد.

عدل به نقل از پسرعمویش پروفیسور یحیی عدل که به شاه نزدیک بود، می‌نویسد: «... شاه مرد خوشحالی نبود و حالت افسردگی داشت و پیوسته مضطرب و نگران بود»، و با گذشت زمان مغرورتر و خودپسندتر گردید.

بدون شک تملقات اغراق‌آمیز، گزارشات ضد و نقیض، رقابت درباریان و وزرا و به‌خصوص دشمنی‌های امیرعباس هویدا با اردشیر زاهدی او را از واقعیت دور می‌کرد. البته موقعیت شاه دشوار بود، چیزی که عدل بدان اذعان دارد. زیرا هم می‌بایست نقش شاه را ایفاء می‌کرد، هم مانند یک سیاستمدار بنا به اقتضای وقت رنگ عوض می‌کرد و برای مقابله با نخست‌وزیر مقتدر خود حاضر بود با مخالفین در هر جناحی که بودند، چپ یا راست، غربی یا شرقی، مواجه شود. چنانکه عدل اشاره می‌کند، شاه با چپی‌ها علیه احمد قوام السلطنه هم صدا گشت و با فدائیان اسلام و جبهه ملی علیه رزم‌آرا و مصدق همراه شد

و در عین حال، شاه تظاهر به دموکراسی می‌کرد؛ در حالی که از روز اول سلطنت خود هدفش حکومت بود، نه سلطنت. به همین دلیل با هر مقام دولتی که صاحب قدرت یا محبوب مردم بود، ناسازگاری داشت. عدل به درستی می‌نویسد که «شاه می‌گفت، پیشرفت ملی من هستم، ولی از نظر دموکراسی و حکومت قانون مثل دوران قاجار عمل می‌کرد».

عدل به نقش ساواک هم می‌پردازد که سازمانی بسیار عریض و طویل با بودجه‌ای نامحدود بود و از جزئیات زندگی همه افراد کسب خبر می‌کرد، ولی در سال‌های پایانی سلطنت شاه به نظر سازمانی مرموز، بی‌اثر و درمانده می‌آمد. عدل می‌پرسد که ساواک تا چه اندازه به شاه وفادار بود و چند نکته جالب توجه را در این مورد پیش می‌کشد از جمله اینکه بعضی از افراد ساواک، عضو حزب توده بودند. همچنین به نقش مخرب برخی شایعات و لطیفه‌ها اشاره می‌کند که از رده‌های بالای جامعه آغاز می‌شد و مثل برق در سطح شهر رواج می‌یافت و می‌پرسید که آیا ساواک مسئول آنها نبود؟ عدل تأسیس وزارت اطلاعات توسط حسنعلی منصور را هم مطرح می‌کند که این وزارتخانه مسئول نشریات بود، با این حال ساواک در کارش دخالت می‌کرد.

یکی از نکات جالب توجه و عبرت‌آموز که وی مطرح می‌کند، سرنوشت تعدادی از نخست‌وزیران محمدرضا شاه است، چنانکه سه تن ترور شدند، یکی اعدام شد، خانه‌های قوام و مصدق غارت شدند، اموال قوام مصادره شد، مصدق محاکمه و زندانی شد و امیراسدالله علم و علی‌امینی بدون اطلاع از کار برکنار شدند. شاه هیچ‌وقت اجازه نمی‌داد که نخست‌وزیری قدرت بیابد. عدل می‌نویسد: «سرنوشت هر یک از نخست‌وزیران مقتدر توأم با اما و اگرهاست».

قوام با همه خدماتی که کرد، طرف اعتماد شاه نبود. مصدق پشت جلد قرآن مجید تعهد کرد که اقدامی علیه رژیم مملکت نخواهد کرد، با این حال شاه به او اعتمادی نداشت. «عدل بر این عقیده است که روی کار آمدن حاج‌علی رزم‌آرا در لباس نخست‌وزیری خود سنوال برانگیز است. در طول نه ماهی که رزم‌آرا نخست‌وزیر شد، شک و تردید بر روابط شاه و نخست‌وزیرش سایه افکنده بود، و ترور او را مبهم می‌کرد و نظریات مختلفی در آن باره مطرح گشت که احتمالاً هرگز به طور قطع روشن نخواهد شد. رابطه شاه با مصدق هم همان منشأ را داشت. در اصل شاه می‌خواست بر همه امور مسلط گردد و تصمیمی بدون نظر او گرفته نشود. شاید هم محبوبیتی که مصدق بین مردم داشت او را آزار می‌داد. در هر حال همان‌طور که عدل خاطر نشان می‌کند، مخالفت‌های فدائیان اسلام

و حزب توده، آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها را که شاه در رأس همه آنها قرارداداشت، مصدق را با شکست مواجه کرد. در واقع این استقلال ایران بود که شکست خورد.

سرنوشت تیمسار فضل‌الله زاهدی هم تا حدی بی‌شباهت به بقیه نبود. در مصاحبه‌ای که عدل با او انجام داده بود، زاهدی به وی گفته بود که یک علت استعفایش رقابت‌های اطرافیان و درباریان بود که ذهن شاه را علیه او تحریک می‌کردند. علت دیگر این بود که زاهدی حاضر به اجرای بعضی سیاست‌های آمریکایی‌ها نبود، بنابراین می‌بایست می‌رفت. در واقع شاه از زاهدی می‌ترسید.

عدل از سیاست خارجی‌ها به خصوص آمریکایی‌ها و دخالت و تأثیرهایی که بر ایران داشتند، در جای جای خاطراتش افسوس می‌خورد و با علاقه‌ای که به وطن خود داشت از تحقیر کشور اظهار تأسف می‌کند. امیراسدالله علم که از نزدیکان شاه و طرف مورد اعتمادش بود، برای اجرای سیاستی که شاه با آمریکایی‌ها بر سر آن توافق کرده بود، نخست‌وزیر شد و همین امر باعث مواجهه و درگیری شدید با روحانیون گشت. این رویداد نقطه عطفی در سلطنت محمدرضا شاه به وجود آورد. در واقع می‌توان گفت، نقطه انقلاب اسلامی طی وقایع سال‌های ۴۱-۱۳۴۰ ریخته شد. عدل پس از توضیح این واقعه به مسئله کاپیتولاسیون یا مصونیت حقوق آمریکایی‌هایی می‌پردازد که چگونه توسط علم مطرح گشت و سپس توسط منصور با کذب و تخطئه به کرسی نشانده شد که باعث خشم و انتقاد شدید آیت‌الله خمینی و سرانجام به تبعید ایشان منتهی شد.

عدل چند بار با منصور ملاقات داشت. یکی از آن دفعات شب قبل از تقدیم لایحه فروش نفت با همکاری ایتالیایی‌ها به مجلس بود. منصور بنا به گفته عدل بسیار بی‌پروا صحبت می‌کرد و در میان حرف‌هایش گفته بود که «دربار مرد با قدرتی مثل من را تحمل نمی‌کند». و می‌افزاید: «من اشتباهات قوام و رزم‌آرا را تکرار نمی‌کنم. امیدوارم گلوله‌ای مرا خاموش نسازد و من تکلیفم را با این مرد به زودی روشن می‌کنم». منصور در پایان ملاقاتش با عدل، به وی گفته بود: «نه از تحریکات هراسی دارم و نه از برکناری و ترور می‌ترسم.» به عقیده عدل، منصور این حرف‌ها را به این دلیل به او زده بود که به نحوی از طریق مصباح‌زاده یا مسعودی موضوع به گوش شاه برسد. صبح روز بعد ساعت ۹ منصور ترور شد.

عدل روزنامه‌نگار بود و برای او حرفه‌اش در اولویت قرار داشت. چنانکه توضیح می‌دهد به محض اینکه امکان یافت، عکس ضارب منصور که توسط گارد مجروح شده

بود را به دست آورد و آن را در روزنامه منتشر کرد، و نه عکسی را که وزارت اطلاعات در اختیار مطبوعات گذاشته بود. این تصمیم برایش دردسرساز شد و محرمعلی‌خان که به موقع خبردار نشده بود، به او گفته بود که «خودت را گرفتار کردی». عدل اقوال مختلف درباره ترور منصور، چه زمانی که به قتل رسید و چه بعد از آن را نقل می‌کند، بدون اینکه درباره آن به نتیجه‌ای برسد. مانند بسیاری از رویدادهای دیگر تاریخ ایران که همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی مانده‌اند، این واقعه نیز همچنان مبهم بود.

عدل هویدا را «پدیده‌ای» می‌خواند که ناگهان در لباس صدارت ظاهر گشت و می‌نویسد که او از چرچیل تقلید می‌کرد، «به جای سیگار برگ، پیپ بر لب می‌گذارد و مثل او عصا به دست می‌گرفت، اما فاقد قابلیت، هوش و زیرکی چرچیل بود». عدل علاقه‌ای به هویدا نداشت، ولی او را مستقیماً مسئول وقایع سال ۱۳۵۷ نمی‌داند، اما بسیاری از اقدامات و سیاست‌های دولت او را مضر برای کشور و نابخردانه ارزیابی می‌کند که خشم عمومی را بر علیه حکومت برانگیخت.

هویدا از زمانی که وزیر دارایی کابینه منصور بود، به دلیل انتقادی که عدل از او مطرح کرده، از وی مک‌تور بود. ولی موضوعی که بیشتر باعث کدورت و نارضایتی هویدا از او شد، انتشار مقالات عده‌ای از روشنفکران و مقامات دینی در روزنامه کیهان بود که خوانندگان بسیاری را به دست آورده بود و سرانجام منجر به این شد که دولت جلوی آن را بگیرد، او به همین سبب عدل را مقصر می‌دانست. از نظر دستگاه دولت چپ‌ها، اسلام‌گرایان، کمونیست‌های اسلامی، طرفداران اردشیر زاهدی و غیره بودند که امنیت کشور را به خطر می‌انداختند. عدل نامه سرگشاده اعتراض‌آمیزی می‌نویسد که این سیاست غلط و به صلاح مملکت نیست، آن را مضر و خطرناک می‌داند. او در پایان نامه‌اش نوشته بود که او از دید یک روزنامه‌نگاری که شب و روز در بین مردم بوده و تا حدودی از نظرات آنها آگاه است، این را می‌نویسد. این نامه نه تنها باعث خشم هویدا گشت، بلکه آنها پرونده تاختی را هم پیش کشیدند و سرانجام به مصباح‌زاده فشار آوردند که او را نگه ندارد.

عدل از کیهان رفت و شغل دیگری را برگزید که قبلاً به آن اشاره شد. ولی نکته جالب توجه این است که چند بار دیگر بنا به خواسته هویدا با او ملاقات داشت. یک بار هویدا او را برای تماشای یک فیلم دعوت کرد که احتمالاً برای دلجویی از او بود و دفعه بعد به او پیشنهاد کار می‌دهد که عدل قبول نمی‌کند.

قسمت سوم خاطرات تحت عنوان چهره‌ها و گفته‌ها عنوان دارد که منتخبی از خاطره‌ها است مانند صرفِ ناهار با شاه در بابل‌سر در ۱۳۳۳ و مصاحبه‌های گوناگونی که با اشخاص سرشناس انجام داده بود. از جمله آنها مصاحبه با رابرت کندی برادر کوچک‌تر جان. اف. کندی رئیس‌جمهور آمریکا بود که در سال ۱۳۴۲ ترور شد. نکته جالب توجه این مصاحبه این است که عدل آزادانه سئوالات خود را می‌پرسد و رابرت هم آزادانه پاسخ می‌دهد، ولی عدل جهان‌دیده‌تر از آن بود که تحت تأثیر حرف‌های او قرار گیرد و آنها را شعارگونه توصیف می‌کند. چنانکه رابرت کندی از قول برادرش می‌گوید، مردم همه دنیا حق حیات دارند، عدل اینها را سخنان زیبایی می‌داند که «سده‌هاست از دهان نخبگان جهان بیرون می‌آید، اما عملی نمی‌شود و هنوز گرسنه، اسیر و زندانی هستند.» عدل پس از مصاحبه به این نتیجه می‌رسد که حرف‌های رابرت کندی مثل دیگر جناح‌ها برای فرار از حقیقت پای خطر سرخ را برای پرده‌پوشی در مورد زورگویی‌های غرب به میان می‌کشد^۶.

در مصاحبه با تنسی ویلیامز نویسنده پرآوازه نمایشنامه‌ای با نام «اتوبوسی به نام هوس»^۷ که در سال ۱۳۳۰ به فیلم تبدیل شد، از علاقه او به شعرای ایران مانند حافظ و خیام می‌نویسد.

عدل زمانی که سردبیر حوادث کیهان بود با فروغ فرخزاد آشنا می‌شود. مصباح‌زاده در صدد تهیه فیلمی درباره روزنامه کیهان بود و ساختن فیلم را به فروغ فرخزاد سفارش می‌دهد. بنابراین روزی که فروغ به سالن هیئت تحریریه روزنامه می‌آید با عدل آشنا می‌شود و سپس به مصباح‌زاده می‌گوید: «افسوس که کار من به درد صفحه حوادث نمی‌خورد، چه کنم تا عکس و خبری از من را در آن صفحه منتشر کنید؟ پس از آن عدل همسفر فروغ می‌شود و به تبریز می‌رود. فروغ در این زمان مشغول ساختن فیلم «این خانه سیاه است» درباره جذامیان جذام‌خانه تبریز بود و آن‌طور که عدل می‌نویسد: «فیلم شاهکار شد». او سپس به مرگ فروغ می‌پردازد که در ۳۲ سالگی در بهمن ۱۳۴۵ از دنیا رفت. عدل می‌نویسد که خبر فوت فروغ را با عکسی از او در بالای صفحه اول در دو ستون چاپ کرد و طی چند روز آینده در صفحه اول همین روزنامه در دو ستون موضوع را پیگیری می‌شود و می‌افزاید که «شاعر شهر ما نمی‌دانست که چگونه با عکس و خبر حوادث می‌توان مطرح شد. اما سرنوشت برایش رقم زد که در صفحه حوادث خبرش منتشر گردد».

۶. اتوبوسی به نام هوس (A Street car named Desire) فیلمی از الیا کازان با بازی ویوین لی و مارلون براندو است که در سال ۱۹۵۱ اکران شد. این فیلم از روی نمایشنامه‌ای به همین نام اثر تنسی ویلیامز ساخته شده است.

عدل می‌نویسد که انتشار خبر مرگ شاعر در صفحه اول یک روزنامه سیاسی مانند کیهان چندان متداول نبود و به همین سبب دکتر مصباح‌زاده و آقای سمسار سردبیر روزنامه به او در این باره ایراد گرفتند. به‌طوری که او می‌نویسد در همان روز شاه سدی را افتتاح می‌کرد که این خبر در صفحه اول، در یک ستون قرار گرفت، اسدالله علم از وزارت دربار به او تلفن کرده و هشدار داده بود که «اعلیحضرت از کیهان مکدر هستند» و می‌افزاید که «اساساً کیهان اصلاحات را قبول ندارد و به همین سبب دنبال اخبار منفی است».

عدل از جوانی به نویسندگان، خوانندگان و شعرا علاقه داشت، چون پدرش او را از بچگی با این هنرها آشنا کرده بود، می‌توان تأثیر آن را در روزنامه کیهان دید، او علاوه بر سرگرم کردن خوانندگان می‌توانست به شناخت آنها کمک کند. ولی با همه علاقه‌ای که به هنر و هنرمند داشت، چنانکه در برخی از قسمت‌های این فصل نمایان می‌شود، او بیش از هر چیز یک روزنامه‌نگار سیاسی است که در وهله اول به وقایع تاریخ‌ساز علاقه و توجه نشان می‌دهد؛ بنابراین چنانکه در پایان این فصل می‌توانیم مشاهده کنیم، او مصاحبه طولانی‌ای با یکی از نزدیکان وفادار شاه، پروفیسور یحیی عدل انجام می‌دهد و گزارش نسبتاً جامعی از خلقیات و روحیات شاه را که باعث شد تاج و تختش را از دست بدهد، ارائه می‌دهد.

در پایان کتاب فهرستی از رجال تاریخ معاصر و چهره‌های تأثیرگزار آ آمده که در متن کتاب از آنها یاد شده است. این فهرست دربرگیرنده مختصری از زندگی و کارنامه هر یک از آنان است که به کوشش آقای فرشید ابراهیمی آماده شده (پیوست سه) تا راهنمای ارزنده‌ای برای آشنایی بیشتر خوانندگان باشد.

منصوره اتحادیه (نظام مافی)